

دوره گذار» تاریخ ایران»

نزدیک به نه سده پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، با آغاز فرمانروایی صفویان، باردیگر در بخش های گسترده ای از ایران زمین حکومتی واحد، متمرکز و توانمند ایجاد شد. شاه اسماعیل، بنیان گذار سلسله صفوی، ملوک الطوائف سیزده گانه ای را که در زمان برآمدن او در بخش هایی از ایران زمین فرمان می راندند، از میان برداشت و در زمان فرمانروایی شاه عباس اول، قلمرو مرزهای ایران به گستره ی شاهنشاهی ساسانیان رسید.

دوره تاریخی نه صد ساله ای را که با فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان آغاز و به فراهم آمدن زمینه های فرمانروایی صفویان ختم می شود، می توان در قیاس با دوران جدید تاریخ ایران زمین و دوران باستانی آن، «سده های میانه» تاریخ ایران نامید، دوره ای که با پایان یافتن آن، دوران قدیم ایران نیز به پایان می رسد، بی آن که دوران جدید این کشور آغاز شده باشد.

مشکل عمده دوره بندی تاریخ ایران به قدیم و جدید، این است که مبدا تاریخ جدید ایران زمین را به درستی نمی توان معلوم کرد. اگر پایان «سده های میانه» ایران را آغاز فرمانروایی صفویان بدانیم، ناچار باید آن را آغاز دوران جدید نیز بدانیم و تردیدی نیست که چنین دریافتی از ادوار تاریخ ایران، آشکارا خطاست.

دوره ای از تاریخ ایران که با جنگ چالدران آغاز می شود و با شکست ایران در جنگ های ایران و روس پایان می یابد، یعنی از آغاز فرمانروایی صفویان تا نخستین دهه های سلسله قاجار، دوره ای پراهمیت در تاریخ ایران زمین است، زیرا از سویی، با آغاز دوران جدید تاریخ و تاریخ اندیشه غربی و جهانی شدن روابط و مناسبات سیاسی، ایران زمین نیز به ضرورت در میدان جاذبه اندیشه و مناسبات نوقرار گرفت، در حالی که از سوی دیگر، نظام فکری و سیاسی ایران، تحولی مناسب با سرشت دوران جدید پیدا نکرد. از این رو، می توان گفت که جدال جاذبه تجدد از سوی مغرب زمین و دافعه آن از سوی ایران زمین در تاریخ این کشور نزدیک به سه سده طول کشیده است و در این سه سده، ایران در سوسه تجدد، در برخی دهه های این دوره، اما بیشتر، پای در گل سنت اندیشه ای خلاف زمان و استبداد ایلی و قبیله ای نیروهای زنده و زاینده فرهنگ و تمدن خود را برباد فنا داده است. من (جواد طباطبایی) در این جا برای این که بتوانم ویژگی های این سه سده را به دقت مورد بررسی قرار دهم، این دوره طولانی میان شکست ایران در جنگ چالدران تا شکست ایران در جنگ های ایران و روس را که حلقه رابط «سده های میانه» ایران و آغاز دوران جدید آن است، دوره گذار خواهم نامید، دوره ای که در واقع، نه با اسلوب دوران قدیم ایران می تواند مورد بررسی قرار گیرد و نه با ضابطه های دوران جدید.

این دوره از تاریخ ایران، به سبب دگرگونی های تاریخی و تاریخ اندیشه در اروپا و نیز با توجه به تحولات تاریخ اندیشه در ایران، دوره ای است که جز در پرتو تاریخ اندیشه قابل درک نیست. در این دوره نظام حکومتی ایران در ادامه سلطنت خود کامه دوره ی اسلامی متاخر، تحول عمده ای پیدا نکرد، در حالی که مبانی اندیشه جدید در اروپا - که به قدرت مسلط جهانی تبدیل می شد - منطق مناسبات را بر هم می زد. بر این سه سده (دوره گذار) که از بسیاری جهات برای ایران تعیین کننده بود، «منطق شکست» حاکم بود. تحولات جهانی و بویژه دگرگونی های اندیشه روندی بازگشت ناپذیر پیدا کرده بود، اما با امکانات

نظام سنتی ایران، آن تحولات و این دگرگونی ها نه می توانست فهمیده شود و نه رویارویی با چالش آن دو ممکن می شد.

وضع این دوره از تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران، وضعی سخت پرتعارض است، زیرا در این سده ها - مناسبات میان ایران و بویژه اروپا به دنبال استوار شدن شالوده های اندیشه تجدد دستخوش دگرگونی بنیادینی شد و ایران در جاذبه مناسبات جهانی جدید قرار گرفت.

- تا آغاز این دوره (گذار)، گستره مناسبات خارجی ایران زمین در دوره اسلامی از محدوده کشورهای هم جوار که از نظر سرشت اندیشه و ساختار اجتماعی و سیاسی همسانی های بنیادینی داشتند، فراتر نمی رفت، اما در دوره گذار با جهانی شدن مناسبات، کشورهای اروپایی به عنوان عامل عمده ی دیگری در این مناسبات پدیدار شدند و با تکیه بر نظام فکری نویی که بنیان عمل آن کشورها بود، نظم نویی در مناسبات ایجاد کردند.

- بدین سان وضعیت پرتعارضی در افق مناسبات درونی و بیرونی ایران زمین پدیدار شد، به گونه ای که از سوی، ایران زمین در میدان جاذبه مناسبات و اندیشه دوران جدید قرار گرفت که مغرب زمین را از بنیاد دگرگون کرده بود، اما از سوی دیگر، ایران زمین به لحاظ سرشت اندیشه و لاجرم، ساختار سیاسی و اجتماعی از سده ها پیش تحولی پیدا نکرده بود.

- این دوران جدید، به لحاظ منطق جدید خود، میدان جاذبه ای را ایجاد کرد که به تدریج با جهانی شدن مناسبات، ترکیب و ترتیب عناصر اندیشه و ساختار اجتماعی و سیاسی همه کشورهای را که در حوزه آن قرار می گرفتند، برهم می زد، اما با برآمدن صفویان، تسلیبی دیگرگونه در اندیشه سنتی در ایران زمین پدید آمد و مناسبات نیز بر شالوده اندیشه ای استوار شد که منطق آن با تکیه بر مبانی اندیشه دوران قدیم قابل درک نبود.

منطق اندیشه و مناسبات جدید با آغاز دوران جدید در کشورهای اروپایی در سطح جهانی سیطره پیدا می کرد و ناچار بر کشورهای حوزه تمدن و فرهنگ اسلامی نیز در غفلت و تغافل آنان تحمیل می شد. در دوره گذار، از نظر تاریخ اجتماعی ایران زمین، حد اعتدالی میان افراط قدرت مطلق خود کامه و تفریط سستی و تزلزل ارکان حکومت و نا بسا مانی های ناشی از قدرت های گریز از مرکز به وجود نیامد. نظام حکومتی ایران در این دوره میان خودکامگی برخی از شاهان صفوی و نا بسا مانی کامل کشور در نوسان بود و همه رشته های گروه نخست در فرمانروایی گروه دوم پنبه می شد.

دوره گذار تاریخ ایران، دوره فروپاشی ایران زمین است و برای تبیین علل و اسباب این فروپاشی از طرح نظریه ی انحطاط ایران گریزی نیست. کوشش برای طرح و تدوین «نظریه ی انحطاط ایران» کوششی برای تدوین مفاهیم و مقولات تاریخ ایران نیز هست و به نظرمی رسد که ایضاح آن مفاهیم و مقولات جز در درون نظریه ای عمومی امکان پذیر نیست. تنها تعریف مفاهیم و تدوین مقولات تاریخ ایران می تواند ما را به ایضاح منطق نظام فرمانروایی در ایران رهنمون شود.

موضوع جلد نخست «تاملی درباره ایران»، طرحی از نظریه انحطاط ایران است. تفصیل این مطلب در واپسین فصل همین جلد آمده است، اما در هر یک از فصل های دیگر کوشیده شده است تا مباحثی به عنوان دیباچه بر آن نظریه آورده شود. در نخستین فصل، شمه ای از تاریخ دوره گذار آورده شده و یاد آوری این نکته درباره فصل تاریخی این کتاب ضرورت دارد که نگارنده این سطور، تاریخ نگار نیست. در فصل دوم کوشش کرده ام تا طرحی از نظریه ی «دولت» در ایران به دست دهم. در فصل سوم و چهارم ملاحظاتی را درباره دیدگاه متفاوت ایرانیان به دگرگونی های کشورهای اروپایی و اروپاییان به ایران در نهایت اجمال آورده ام. موضوع بحث فصل های پنجم و ششم اندیشه سیاسی دوره گذار است. هر دو فصل را باید

تنها دیباچه ای بر تاریخ اندیشه سیاسی دوره گذارتلقی کرد

قسمت اول

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2015/09/2015-09-19_a.mp3]

قسمت دوم

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2015/09/2015-09-19_b.mp3]

بازگشت خواجه نظام الملک طوسی به اندیشه سیاسی ایرانشهری درگسست از اندیشه سیاسی خلافت و شریعتنامه ها

چگونه و درچه شرایطی خواجه نظام الملک، شریعتمداری در خدمت شاهان متعصب سلجوقی و در پیوند با دستگاه خلافت، در نخستین و ارجمند ترین کتاب سیاستنامه نویسی در دوره اسلامی، به اندیشه سیاسی ایرانشهری بازگشته و بنیاد نظری آن را که با اصول سیاسی شریعت او و نظریه ی مشروعیت یابی سلطنت و خلافت دوره اسلامی در تعارض است، به عنوان بنیاد نظری سلطنت در دوره اسلامی مورد قبول قرار می دهد؟ و چگونه غزالی نویسنده احیا علوم الدین، به رغم شریعتمدار بودن خود در شریعیات، می توانسته است در قلمرو اندیشه سیاسی نویسنده نصیحه الملوک بوده باشد؟

چنان که از دیباچه «سیاستنامه» می توان دریافت کرد، خواجه نظام الملک به اشاره ملکشاه و درخواست او به نوشتن کتاب شروع کرده و در آغاز، سی و نه فصل در آیین کشورداری به «رسم ملوک عجم» به رشته تحریر کشیده است. این دیباچه اگرچه اشاره ای به درخواست ملکشاه دارد، اما به قلم خواجه و نمودار شیوه بیان و اندیشه اوست. اگرچه خواجه از زبان ملکشاه نقل می کند که «ایزد تعالی جهان و ملک را به ما ارزانی داشت و نعمتها بر ما تمام گردانید و دشمنان ما را مقهور کرد»، اما خواجه در هر موردی به مناسبت، بلافاصله معترضه ای (جمله ای خارج از اصل موضوع) را در عبارت خود آورده و سخن خود را نقض می کند. خواجه در ادامه عبارت نقل شده می افزاید: «و هیچ پادشاه و خداوند فرمانی را از داشتن این کتاب چاره نیست، خاصه در این روزگار که هر چه بیشتر خوانند، ایشان را

در کارهای دینی و دنیاوی بیداری بیشتر افزایش و در احوال دوست و دشمن دیدارشان بهتر در افتد و روش کارها و راه تدبیرهای صواب برایشان گشاده شود و ترتیب و قاعده درگاه و بارگاه و دیوان و مجلس و میدان و اموال و معاملات و احوال لشکرورعیت برایشان روشن شود و هیچ چیز در همه مملکت از دور و نزدیک و از بسیار و اندک پوشیده نماند». خواجه ازسوی، از زبان ملکشاه نعمت راتمام و دشمنان را مقهور می داند، اما ازسوی دیگر، بر ضرورت نوشته شدن کتاب، «خاصه در این روزگار» تاکید می ورزد تا احوال دوست و دشمن شناخته و روش کارها و راه تدبیرهای صواب باز نموده شود. بخش نخست سیاستنامه ی خواجه با بازپرداختی از نظریه ی شاهی آرمانی که بنیادی ترین عنصر اندیشه سیاسی ایران شهری است، آغاز می شود. خواجه می نویسد: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه آراسته و ستوده گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او اندر دلها و چشم خلائق بگستراند تا مردم اندر عدل و اوروزگاری گذارند و آمن همی باشند و بقای دولت همی خواهند.»

اندیشه سیاسی خواجه از همان آغاز، در مخالفت با شریعتنامه نویسی تدوین شده است، زیرا فرمانروا در نوشته های شریعتنامه نویسان، خلیفه پیامبر است و وظیفه ای جز اجرای احکام شریعت نمی تواند داشته باشد. به عبارت دیگر، مسئله اساسی فرمانروایی در شریعتنامه های دوره اسلامی، نزول وحی و اجرای شریعت الهی است و از این حیث، موضوع شریعتنامه ها شریعت است و نه خلیفه، در حالی که موضوع سیاستنامه ها پادشاه است. پادشاه، در همه سیاستنامه ها، دارای فره ایزدی است، در حالی که از دیدگاه شریعتنامه نویسان، تنها ملاک منصب خلافت آگاهی اوبه شرع و توانایی اوبه اجرای احکام آن است. در اندیشه ایران شهری، شاه آرمانی دارای فره ایزدی عین شریعت است و نه مجری آن و از این حیث، شاهی آرمانی نسبتی با خلیفه در شریعتنامه ها ندارد. در اندیشه سیاسی ایران شهری، شاه آرمانی، در مقام صاحب شریعت قرار دارد و عین شریعت است. «شاهی آرمانی وقتی تحقق خواهد یافت که قدرت حکومت با عدل و دین و حکمت توأم باشد.» (فتح الله مجتبیایی، شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. تهران، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان- 1352)

در سیاستنامه ها هیچ اشاره ای به خلافت به عنوان دستگاہی که فرمانروایان مشروعیت خود را از آن می گرفته اند، نیامده است و هر اشاره ای به خلیفگان را در واقع، می توان با توجه به فرمانروایی آنان توضیح داد و نه به ضرورت به اعتبار خلیفگی آنان. این سکوت خواجه در برابر دستگاہ خلافت و فروکاستن خلیفگان به فرمانروایان، در شرایط ابهام مناسبات میان نهاد خلافت و سلطنت، بسیار پرمعناست. خواجه در نظر و عمل بر آن بوده است که به هر حال، دوره خلافت گذشته است و تجدید آن بویژه در ایران زمین ممکن نیست.

خواجه نیز مانند اکثر قریب به اتفاق، اگر نه همه سیاستنامه نویسان دوره اسلامی ایران زمین از ابن مقفع تا بابا افضل کاشانی که تا سقوط کشور بر اثر یورش مغولان به نظریه پردازی درباره سیاست پرداختند، در تداوم بخشیدن به نظریه شاهی آرمانی کوشید. خواجه نظام الملک آگاهانه مفهوم بنیادین اندیشه ایران شهری، شاهی آرمانی دارای فره ایزدی، را در آغاز هر دو بخش سیاستنامه به تاکید می آورد تا خط فاصلی میان اندیشه سیاسی ایران شهری و نظریه رایج خلافت دوره اسلامی کشیده باشد. شاه آرمانی از آن جا که دارای فره ایزدی است، در نوشته های ایران شهری به عنوان انسانی خداگونه، نماینده و برگزیده خدا بر روی زمین فهمیده شده و از این حیث، با رئیس اول مدینه فاضله ابونصر فارابی که به تبع اندیشه نوافلاطونی و تفسیرهای مسیحی نوشته های افلاطونی، علت موجد و بمبقیه مدینه فاضله است، از یک سنخ است.

خواجه نظام الملک، به عنوان وزیر و نویسنده سیاستنامه، چایگاه ارجمندی در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران دارد. او، به عنوان وزیر، نقشی پراهمیت به عنوان معمار وحدت سرزمینی ایران و ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند، ایفا کرد. خواجه کوشش کرد، تا جایی که امکان پذیر بود، فرمانروایان جدید را ادب و آداب فرمانروایی ایرانی‌شهری بیاموزد. دوره اسلامی ایران بیشتر از آن که دوره شاهان باشد، عصر وزیران بزرگ بود و، در واقع همین وزیران بودند که توانستند وحدت سرزمینی را حفظ کنند و زمینه‌های تداوم فرهنگی ایران را فراهم آورند.

خواجه، شالوده اندیشه سیاسی نویی را ریخت و در آن عناصری از آرمان خواهی ایرانی‌شهری را با واقع گرایی سیاسی دوره اسلامی و عصر چیرگی ترکان بر ایران زمین جمع کرد. آن چه در این اقدام نظام الملک دارای اهمیت است، کوشش موفق وی در گسست از اندیشه سیاسی خلافت و شریعتنامه‌هاست. خواجه نظام الملک تحول اندیشه سیاسی در ایران را در بستری هدایت کرد که خود او، با بازگشت به اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری، آماده کرده بود، اما در اندیشه سیاسی خواجه، آرمان خواهی، به تدریج و در عمل، در برابر واقع گرایی سیاسی اورنگ باخت و اندیشه سیاسی سیاستنامه‌ها در راه هموار سلطنت مطلقه افتاد.

بدین سان، خواجه بی آن که بتواند تعارضی را که در قلمرو اندیشه با آغاز دوره اسلامی ایران زمین در افق پدیدار شده بود، حل کند، با بازپرداختی که از ایرانی‌شهری با رعایت الزامات دوره چیرگی غلامان ترک عرضه کرد، بر ژرفای این تعارض نیز افزود. خواجه از مفردات اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری با توجه به ویژگی‌های نظام قبیلگی غلامان ترک و مذهب مختار، ترکیبی فراهم آورده بود، بی آن که بتواند در نسبت آن ترکیب با وضع زمانه و مفردات اندیشه‌ای تاملی کرده باشد.

تفاوت اساسی میان سیاستنامه‌ها و شریعتنامه‌ها، در این است که در سیاستنامه‌ها مناسبات دنیوی اساس تحلیل قرار می‌گیرد، در حالی که دیانت یکی از عوامل - یا مهم‌ترین عامل - انسجام اجتماعی است. برعکس، برای شریعتنامه نویسان دنیا، برابری اندیشه دینی آنان، جز به صورت مزرعه آخرت قابل لحاظ نیست. ابو حامد محمد غزالی، بویژه در «احیای علوم الدین»، نظریه پرداز استقلال آخرت است و او، اگرچه از باب انسجام بحث، پیوسته، به نسبت دین و دنیا و تعادل میان آن دو اشاره می‌کند، اما اگر بتوان گفت عناصر «مسیحی» - رهبانی که او در تفسیر خود از اسلام وارد می‌کند، در نهایت، به نفی حیثیت استقلال دنیای منجر می‌شود. غزالی با تدوین کتاب عظیم «احیای علوم الدین»، در هواداری از شرعیات بر عقلیات شورید و نسبت عقل و شرع در بخش بزرگی از سرزمین‌های اسلامی را برهم زد. پیشتر، در عصر زرین فرهنگ ایران خرد ضابطه‌ای برای فهم شرع بود. اگرچه، به دنبال پیکاری امان غزالی، در ایران، مشعل خردگرایی که فیلسوفان افروخته بودند، یکسره خاموش نشد، اما لاجرم آسیبی جدی بر آن وارد و، به تدریج، شرع به ضابطه‌ای برای فهم عقل تبدیل شد. شورش امام محمد بر فلسفه و اقدام او برای احیای علوم دین، «انقلابی» در جهان اسلام بود و، بدین سان، دوره‌ای در سرزمین‌های شرقی اسلامی آغاز شد که در مقایسه با دوره نوزایش اسلام آن را سده‌های میانه اسلام خوانده‌اند. غزالی، مانند خواجه نظام الملک و حکیم ابوالقاسم فردوسی، از اهالی طوس و معاصر خواجه بود.

غزالی در اواخر عمر، همزمان با نوشته شدن المنقذ من الضلال و توضیح بازگشت به زندگی فعالانه و ترک زاویه نشینی، بنا بر درخواست سلطان سلجوقی به تصنیف نصیحت الملوک پرداخته و در آن، پس از مقدمه‌ای در بیان احکام و نصایح شرعی، با سلطان به زبان او، یعنی سلطنت، سخن گفته است که اثری استثنایی در مجموعه نوشته‌های غزالی است.

سیاستنامه نویسی نوعی تفسیر اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری بود که در نهایت اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری را

از جنبه آرمانی آن جدا و به نظریه مطلقه موجود در دوره اسلامی تبدیل کرد. بنا براین، نه بازگشت به گذشته امکان پذیر بود و نه راهی نودرافق قرارداداشت. خاستگاه بقای ایران زمین با باورداشتن به آن آرمان خواهی یکسان نبود. در واقع، در چنین شرایطی بود که ایرانیان بقا را بر تامل در شرایط امکان بازگشت به گذشته ترجیح داده و با به فراموشی سپردن بخشی عمده از آرمان خواهی، راه تداوم تاریخی ایران زمین را برگزیدند.

تداوم ایران زمین، در واقع، تداومی در انحطاط تاریخی و زوال اندیشه بود و جای تاسف است که تا کنون بی آن که توجهی به این نکته اساسی (تداوم در انحطاط تاریخی و زوال اندیشه) برای فهم و تبیین تاریخ ایران زمین کرده باشیم، مفهوم تداوم را به عنوان یکی از مفردات توضیح تحول تاریخ فرهنگ و تمدن ایران تکرار کرده ایم و حال آن که در مفهوم تداوم در انحطاط تاریخی و زوال اندیشه، انحطاط و زوال را باید اصل دانست.

در قلمرو اندیشه سیاسی، سیطره سیاستنامه نویسی تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی با اقتدای به خواجه نظام الملک طوسی بویژه با برآمدن صفویان که با آغاز دوران جدید در مغرب زمین همراه بود، راه را بر تحولی در بنیاد نظری اندیشه سیاسی در ایران بست. جریان عمده ی اندیشه سیاسی در ایران، سیاستنامه نویسی بود و سیاستنامه نویسی نیز با پایان یافتن عصر زرین فرهنگ ایران، از اندیشه ای آرمانی به نظریه ی سلطنت مطلقه تحول پیدا کرد و این نظریه تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی مردم ایران، به طور عمده، یگانه اندیشه ای بود که شالوده عمل و نظریه سیاسی ایرانیان را قوام می بخشید.

نکته ای که در این تحول شایان تامل جدی است و می تواند پرتوی بر منطق عمل و نظر خواجه و دیگر وزیران ایرانی بیفکند و شکاف میان عمل و نظر کارگزاران حکومتی دوره اسلامی را توضیح دهد، فقدان برخی از مفاهیم اندیشه سیاسی است که به این وزیران و کارگزاران اجازه نمی داد، تا عمل اجتماعی خود را بر پایه و در چارچوب مبانی نظری سامان دهند.

در بحث از سوانح احوال خواجه گفتیم که عمل وزیر بزرگ سلجوقیان، سرشتی پرتنش داشت و این تنش در نهایت، به نظر ما به این امر اساسی تاریخ اندیشه در ایران بازمی گردد که در اندیشه ایرانی به دنبال انحطاط تاریخی و زوال اندیشه مفهوم بنیادینی مانند مفهوم مصلحت عمومی تدوین نشد و بدین سان، امتناع تدوین مفهوم مصلحت عمومی و تعیین حدود و نسبت آن با مفهوم نفع خصوصی که به امکان وجود دوحوزه و دواخلاق فردی و جمعی بازمی گردد، موجب شد که حتی شخصیتی مانند خواجه نظام الملک نتواند و رای تنش های پایان عصر زرین فرهنگ ایران عمل کند.

بازگشت به نویسندگان و نظریه پردازان پراهمیتی مانند خواجه نظام الملک طوسی و کوشش برای تحلیل نظریه عمل آنان، این سود بزرگ را دارد که منطق انحطاط تاریخی و زوال اندیشه را روشن می کند و منطق انحطاط و زوال سده ای که گذشت، جزا مجرای پرتویی که نقادی گذشته بر آن می تواند بیفکند، امکان توضیح نمی یابد. البته، صرف این نقادی تنها می تواند پرتوی بر منطق انحطاط و زوال ایران زمین بیفکند و گرنه خروج از وضعیت کنونی، چنان که در جای دیگری نیز گفته ایم، با توجه به افق آینده و دیدگاه تجدید امکان پذیر خواهد شد.

آن چه درباره مفهوم اندیشه سیاسی ایران شهری و چگونگی انتقال آن به دوره اسلامی ایران و یک سره بر اساس سه نوشته جواد طباطبایی : «تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، «خواجه نظام الملک» و «زوال اندیشه سیاسی در ایران» آمد، در نهایت اجمال و صرفا با هدف معرفی بحث می باشد. خواننده علاقه مند می تواند برای آشنایی با تفصیل بحث به سه کتاب مذکور مراجعه نماید.

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2015/09/2015-09-05_a.mp3]

قسمت دوم:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2015/09/2015-09-05_b.mp3]